

سخنان مقام معظم رهبری (دام ظلّه) در مورد میرزا تقی خان امیر کبیر

یک نفر مثل میرزا تقی خان امیر کبیر در نظام سیاسی دوره‌های اخیر ایران پیدا می‌شود؛ کسی که با دید نافذ خود مشکل اساسی این کشور را فهمید و اگر کسی می‌خواست همه‌ی مشکلات این کشور را تعقیب کند، مثل ریسمان‌ها و رشته‌هایی که همه به یک مرکز می‌رسید، آن مرکز را امیر کبیر کشف کرد؛ و آن عبارت بود از وابستگی به بیگانه.



khamenei_history • Following

khamenei_history
امیر کبیر، مشکل اساسی کشور را در؟؟
چه چیزی می‌دید؟

رهبر انقلاب:

یک نفر مثل میرزا تقی خان #امیر کبیر در نظام سیاسی دوره‌های اخیر ایران پیدا می‌شود؛ کسی که با دید نافذ خود مشکل اساسی این کشور را فهمید و اگر کسی می‌خواست همه‌ی مشکلات این کشور را تعقیب کند، مثل ریسمان‌ها و رشته‌هایی که همه به یک مرکز می‌رسید، آن مرکز را امیر کبیر کشف کرد؛ و آن عبارت بود از #وابستگی_به_بیگانه.

اوایل دوران #قاجار، این وابستگی با همه‌ی اشکال زشت آن شروع شد. در آن وقتی که امیر کبیر بر سر کار آمد و سه سال بیشتر در رأس کار نبود، این قضایا



3,106 likes

49 MINUTES AGO

Add a comment...

Post

اوایل دوران قاجار، این وابستگی با همه‌ی اشکال زشت آن شروع شد. در آن وقتی که امیر کبیر بر سر کار آمد و سه سال بیشتر در رأس کار نبود، این قضایا به شکل بسیار بدی رسیده بود؛ اما بسیاری کشف نمی‌کردند. بعد که دستهای پنهان انگلیس و روس در همان زمان، امیر کبیر را به قتل رساندند، این سلسله‌ی وابستگی روزبه‌روز بیشتر شد. ۲۷/۰۸/۱۳۷۹

در قضیه‌ی امیر کبیر و رفتاری که با امیر کبیر کردند؛ فشارهای انگلیسی‌ها و سفارتخانه‌های اروپایی در تهران بود که پادشاه ابله قاجار را وادار کرد خون امیر کبیر را بریزد و او را که می‌توانست ایران را متحول کند، کنار بگذارد. ۰۱/۰۱/۱۳۹۸



اولادانِ حقیقی

امیر به شفقت عمومی قدرت یافته. روزی پاره دوزی را که طفلش مرده آوردند. به او فرمود: ما که آبله کوبِ (واکسن آبله) مجانی فرستاده ایم. گفت: ندانستم. فرمود: پنج تومان جریمه دهد. گفت: ندارم. دست در جیب کرده پول به او داد و فرمود: به صندوق جریمه بده. حکم بر نمی گردد، چنان کرد. چند دقیقه دیگر بقالی را آوردند که طفلش مرده بود. به او نیز هم چنین مقابله و همان معامله شد. پس از رفتن آن دو فقیر، امیر مانند زن جوان مرده زار زار گریست. در آن حال میرزا آقاخان رسید. سبب گریه پرسید. فرمود: خیر مرگ دو اولادم را آورده اند. میرزا آقاخان متوحش شده که میرزا احمدخان پسر امیر مرده. ملا زمان به او گفتند: دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از آبله مرده. میرزا آقاخان جسورانه گفت: این گریه برای دو شیرخوار بقال و چقال است. آن شیرمرد فرمود: تمام ایرانی ها اولاد حقیقی مند و من می خواهم نسل ایرانی چندان شود که زمین را فرو گیرد، چرا باید جاهل باشند که به اثر نکویدن آبله بمیرند.

شاه سبک و بی وقار

یکی از کینه های شاه و ندمای مسخره پیشه او با او، همین بود که شاه جوانی هیجده ساله و سبک و بی وقار و عاشق بازیچه و شهوات بود و امیر از او به سختی جلوگیری می نمود. چنان چه روزی شاه در بیرون راه می رفت. باران گرفت. شاه تند تند حرکت نمود تا خود را به زیرسقفی برساند. امیر متغیر شده گفت: سنگین و باوقار باش. مگر گلوخی که از باران و بروی. (کنایه از اینکه چیزی نمی شود که زیر باران بمانی ولی وقار خودت را حفظ کن!)

آبادیِ املاک

در مراجعت به طهران، اردو از روستایی می گذشت. زارعی نزد امیر به تظلم (شکایت) آمد که توپخانه را از روی کشت من بردند و یک جریب محصولم از میان رفت. امیر غرامت (جریمه) حاصلش (محصول) را دو برابر داده و از توپچی بازخواست کرد. گفت: شاه با سوار زیاد رسید و تعجیل فرمود و جاده تنگ بود، من توپ ها را از جاده در کشت بردم. گفت: شاه می خواست با وقار باشد. نیم ساعت صبر کند تا توپخانه به جاده وسیعی برسد و او هم بگذرد، نه زرع رعیت را فاسد کند و این حرکت، عموم ایرانی را از زراعت باز می دارد. آن گاه توپچی را سیاستی (تنبیه و مجازات) سخت نمود که عبرت ستمکاران و غیرت کشاورزان به آبادی املاک شد.

کلاس درس

معروف است سُفرای روس و انگلیس و عثمانی، قوسِ صعود (پیشرفت) امیر را که دیدند وقتی برای او پیغام دادند که ایران به خودی خود نمی تواند حدود خویش را نگاه دارد و باید به دستور دُول همجوار رفتار کند. امیر مجلسی فراهم آورد و پنج صندلی گذارد و آن ها را وعده خواسته یک صندلی را بالای مجلس خالی گذارد و چهار صندلی را خود و سه سفیر نشست. آن گاه فرمود: درست سخنی گفته اید. ما هم محتاج معلمی هستیم، اما چون قوانین شما مختلف است، ما از یک دولت بیش نمی توانیم بپذیریم. حالی از شما سه نماینده یکی را انتخاب کنید از خود برای معلمی ما و روی آن صندلی نشسته و هر چه قانون دولت متبوعه اوست بگویند ما می شنویم. هر سه به هم نظر کردند و به واسطه رقابتشان به همدیگر راضی نشده صرف نظر کردند.

رموز پیشرفت

هر چه قلیان بلور برای او آوردند انداخت و شکست تا دگر بلوری در قهوه خانه نمانده قلیان کوزه آوردند، کشید. فردا روز بلورسازی طهران تأسیس شد. اروپائیان او را که به این جدیت دیدند، فهمیدند این بشر فوق العاده ای است که رموز سیاست شرق را فهمیده و دشمن درونی و بیرونی را که از ریاست های ظالمانه و شهوات زنانه بازمانده بودند، برانگیختند تا سعایت نزد شاه و رفتن مأمور در حمام فین رگ هایش رازده خونس را ریختند. شاه جوان هم محدود بود، می خواست مهار ارادیات و شهواتش گسسته باشد. ولی عمری پشیمان شده.